

ناو او یهارا

یا

معبد نو بهار بلخ

در میان تمام آبدات بودائی بلخ آنکه پیش از همه در یادداشت های زوار چینی و سیاحین عربی تذکار یافته بلاشبه (ناو او یهارا) یا (نو بهار) یا (معبد نو) است. (نو) صفتی است که حتی بعد از ویرانی کامل معبد هم در اذهان باقی مانده و مربوط به آن سوالی در خاطر میگذرد که آیا واقعاً این معبد معروف بلخ در کدام زمان و عصر بصفت معبد نو وجود پیدا می‌شد؟ در زمان عبور زایر چینی هیوان - تسنگ یعنی در اوایل سال ۶۳۰ مسیحی معمولاً بنای آن را به یکی از پادشاهان مملک نسبت میدادند و مدققین در تبصره های خود این پادشاه مملکت را حتی کنیشکا تصور کرده بنای معبد نو بهار را به او نسبت داده اند. از طرف دیگر اگر دقتی در یادداشت های چینی ها بعمل آید واضح میشود که (هیوان - تسنگ) و (یه - تسنگ) متفق بر اینند که معبد (ناو او یهارا) به طریقه کوچک نجات (۱) و در نتیجه احتمالاً به مدرسه (سرواستی وادن) Sarwastivadin تعلق و ارتباط داشت و تنها کانون مذهبی بودائی شمال هندو کش بود که با تریبه دائمی یک سلسله علما و دانشمندان متبحر کسب افتخار و شهرت نموده بود. اگر چه شخصاً خود من از منسوبین (سوربن) هستم ولی اعتراف میکنم که شهرت آفاقی و قابل ملاحظه

(۱) طریقه کوچک نجات یکی از مدارس فلسفی و مذهبی بودائی است در مقابل آن

طریقه بزرگ نجات قرار داشت. «مترجم»

معبد نو بهار بلخ تنها منوط به تبحر دانشمندان نبوده بلکه جهات دیگری داشته که بادانش کمتر ولی باروح عامه بیشتر تماس و ارتباط داشت و آن عبارت از یک، هیکل زیبا، قیمتندار بودا و سه یادگار شخصی او از قبیل دندان و جام و جاروب او بود زائرینی که با چشم خویش یادگارهای فوق الذکر بودائی را در معبد نو بهار بلخ میدیدند هدیه و تحفه‌های گرانبها تقدیم میکردند و ما اروپائی‌ها میدانیم که ازین رهگذر چه پول سرشار نصیب کلمیساها میشد پس آنچه که در باب دارائی معبد بلخ گفته‌اند حقیقت داشت و میزان آنرا خود تصور میتوانید و این دارائی به اندازه بود که در داستان‌ها برای حفاظت آن از (ویسراوانا) Vaicraoana رب‌النوع حامی شمال استعانت میشد و او هم در جلوگیری چپاول یغما گران کوچی موفق نمیشد.

کمی بعد از تاریخ عبور هیوان - تسنگ یعنی بعد از ۶۵۲ و بار دیگر بعد از ۶۶۱ در اثر تهاجمات مدهش عرب نه تنها دارائی معبد (نوبهار) به یغمارفت بلکه اصل بنای آنهم ویران گردید ولی ویرانی این کاخ پارینه و کهن چنان تاثیر در نویسندگان عرب باقی گذاشت که خود اسباب شهرت و شکوه آن گردیدند.

زایر چینی هیوان - تسنگ که در استعمال کلمات و اصطلاحات دقت زیاد بخرج میداد معبد معروف بلخ را بصورت صحیح (ناوا سنگها رانه) Nava-Singhama نوشته و (نوبهار) که از طرف جغرافیه نویسان عربی استعمال شده همان اسم عامیانه (نووه و بهارا) است که درد هان توده مردم افتاده بود و هردو عبارت از همان يك معبد معروف بلخ میباشد.

اگر بعضی از نویسندگان معاصر ازین معبد آتشکده ئی ساخته‌اند بخیال عاجز من اشتباه کرده‌اند و این اشتباه هم دلیلی دارد واضح و قصدی و خواسته‌اند بصورت قطع و ختم بر میکی‌های معروف را احفاد مو بد موبدان بسازند و چون اخیراً در عصر ساسانی در بلخ نمرکز داشت بر میکی‌ها را از اولاد او بگویند و در نتیجه به جهان پاریسی داخل سازند بنده به این عقیده هستم

که مؤسس خاندان معروف این وزرا که نامش مانند هارون الرشید در خاطر ها نقش بسته گاهی کوچکترین ارتباط خانوادگی به موید موبدان معبد نو بهار نداشته زیرا این امر و این نسبت در عرف بودائی آنوقت مفهومی نداشت بلکه به صاحب وظیفه دیگری که تقریباً شباهت به (متولی باشی) امروزی مشهد یا مزار شریف دارد تعلق میگرفت.

شبه نمی نیست که اداره يك كانون بزرگ مذهبی، چنان كانونی که دارای درآمد زیاد و فوق العاده باشد و ازان حتی خزانه سلطنتی سهمی بگیرد کار يك نفر (کر مه دانا) Karmaḍāna یا بکنفر راهب عادی نیست بلکه بگمان من کار مامور بزرگی بوده که تقریباً به هفت فرسنگ یا به چهار کیلومتر مربع اطراف معبد حکمرانی داشته و این مامور از جمله اشخاص غیر روحانی بوده نظیر این اداره در موسسات مذهبی افغانستان قدیم در نقاط دیگر هم وجود داشته و از آن جمله کمیسیونی است مرکب از پنج نفر عاملین غیر روحانی که قرار داشت های زائرین چینی (هیوان-تسنگ) و (فاهین) مامور جمع آوری عایدات و تحایف پنج یادگار بودا در معابد هده (جلال آباد فعلی) بودند و این هیئت وظیفه دار بود که از روی دیانت و امانت در جمع آوری پول نذر و اوقاف و دیگر عایدات معابد هده صرف مساعی نماید و جزئیات این موسسه خیریه را هم میتوان از یاد داشت های دو نفر زوار مذکور بدست آورد.

قراریکه در ظاهر امر گمان میرود اگر خواسته باشیم که در کلمه (برماک) اختصار کدام عنوان و لقب هندی را جستجو کنیم بنده به سهم خود ریشه اسم (برماک) را در کلمه (پرا کر مه Parakrama) ارتباط نمیدهم زیرا ازین راه و ازین طرف نه به اساس مدارک تاریخی و نه به اساس اصول فق اللغة بجائی رسیده نمیتوانیم بلکه تعلق آنرا به کلمه (نوه کر میکه) Na. v. - amika بهتر و بیشتر میدانیم. در قرن ۱۷ در فرانسه برای این وظیفه لقبی وجود داشت که عبارت از «ناظر قصور سلطنتی بود»

(لقب نوه کر میکه) در جعبه مخصوص کنیشکا (در موزه پشاور موجود است) ذکر رفته و تنها لقبی است که با اسم پادشاه به کجا یاد شده و ازین جا اهمیت آن واضح میشود آیا پاره جزئیاتی که راجع به (نو بهار) در متون عربی موجود است محض در اثر ارتباط اداری این موسسه به خاندان معروف برمکی های بلخ بما نرسیده است ؟ درین متون تاجائی که به نو بهار ارتباط دارند همیشه کلمه (گنبد) استعمال شده / این کلمه در عرف محلی همیشه در مورد تعیین استویه استعمال میشود) و از خود محوطه‌ئی داشته (بلا شبهه مربع) که حیاط داخلی مدخل ۶۳۰ حجره دیگر در آن باز میشد و این چیز ها هوبه هوبه يك معبد بودائی به سبک هندی موافقت تام دارد چون مید انید که هدف اصلی من تعیین محل دقیق معبد نو بهار بلخ است به مسائلی که ضمناً ارتباط به اصل موضوع داشت تا اینجا پرداخته شد. اگر در نظر باشد که شواهد و بقایای یک بنای مذهبی راجسته جو کنیم و به بینم بهتر از معبد نو بهار نخواهیم یافت و تعیین محل و موقعیت و شواهد آن در ظاهر امر اشکالی ندارد زیرا با وجودیکه روایات بو نائی يك قلم از میان رفته روایات اسلامی در میان است و بقرار آن دروازه بزرگی که در حصار جنوبی بلخ کشوده شده بود. و امروز بنیام کوز وازه (بابه قو) یاد میشود سابقاً در وازه نو بهار خوانده می شد قراریکه پیشتر یاد آوری نمودم (۱) هیوان - تسنگ را جمع به (نوه سنیکهارامه) معلومات توپوگرافی دقیق تری میدهد نظر به عرف و عادات وقت روی هم رفته اینقدر واضح است که پسته مرکزی عمرانات مربوط به معبد نو بهار در بیرون شهر و در گوشه جنوب غرب آن و قوع داشت قرار یاد داشت های زایر چینی هیوان - تسنگ استویه ئی به ارتفاع (۲۰۰ قدم) در شمال و یک (و بهارا) بطرف جنوب غرب دیده میشود و مانند قبور يك قبرستان چندین صد استویه کوچک که هر کدام مدفن خاکستر یکی از دانشمندان فقید و دما حول آنرا فرا گرفته بود. امروز اگر کسی از دروازه (بابه قو) خارج شود اول از یک منطقه عبور میکند که در پیش گاه اهل

نظر مقام تبرك دارد و مملو از زیارتگاه های متعدد و قبور
 مربوطه هر کدام آن میباشد و کمی دور تر در دو طرف جاده قدیم که از
 شهر بلخ بطرف هند میرفت به اصطلاح محل دو تخت بزرگ تقریباً غیر قابل
 انهدام وجود دارد بنام (توپ رستم) (و تخت رستم) که اولی بطرف راست
 با طرف غرب بودومی بطرف چپ یا سمت شرقی واقع شده است بد بختانه آنچه
 باید درین مورد تذکر داده شود این است که موقعیت متقابله این دو تخت
 به هیچ وجه با معلوماتی که زایر چینی داده مطابقت نمیکند و مقصد اصلی
 و اساسی بنای تخت رستم معمائی است که تا حال حل نشده است بدتر از همه
 این است که بیهوده در ما و رای دیوارها و اشجار باغ های ما حول و مجاور
 در تجسس يك تخت بزرگ دیگر هستیم حال آنکه تحت نگاه ما يك تخت
 که بقایای يك آبدۀ باستانی است اضافگی کرده و دو عدد دیگر که مورد
 احتیاج کلی است بسکلی وجود خارجی ندارد یعنی طبق یادداشت های زایر
 چینی « تخت رستم » که وجود دارد با معلومات اوسر نمیخورد و دو تخت دیگر
 که بقایای آبدات عصر آهن باشد ابداً اثری از خود نگذاشته است ، تنها
 (توپ رستم) درین میان روشنی اضمینان بخشی به قضایا می اندازد و فوراً
 به تعقیب این جمله به منتهای مسرت یاد آور میشوم که خوشبختانه به يك
 نقطه اساسی واصل شده ایم و آن این است که (توپ رستم) واضح يك استوپیة
 بودائی میباشد.

اقتباس و ترجمه از کتاب - راهای قدیم بلخ و تاگزیرلا

تالیف : الفرد فوشه

ترجمه : احمد علی (کهنزاد)